

تحلیل زیبایی‌شناختی شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» اثر فروغ فرخ‌زاد

بر اساس عقلانیت ارتباطی هابرماس

لیلا روزیان^۱

دکتر محسن ایزدی‌یار^{۲*}

دکتر علی‌سرور یعقوبی^۳

چکیده

عقلانیت ارتباطی از نظریه‌های فلسفی مطرح در غرب و جهان معاصر است. این عقلانیت در نظریه هابرماس در مفهوم درک، فهم و ترتیب چگونگی برقراری ارتباط با دیگران و ایجاد تفاهم در مسائل ارزشی است که از راه کنش ارتباطی و با طرح ادعاها، استدلال‌ها و نقد استدلال‌ها صورت می‌گیرد. وی چنین عقلانیتی را سبب توسعه فهم متقابل و رهایی انسان‌ها از ساختار سلطه می‌داند. هدف کلی پژوهش بررسی جنبه‌های هم‌سویی عقلانیت ارتباطی هابرماس با عناصر زیبایی‌شناختی استعاره مفهومی، نماد، تناقض و تکرار در شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» اثر فروغ فرخ‌زاد است. دستاوردهای پژوهش نشان داد که عناصر زیبایی‌شناختی شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» با عقلانیت ارتباطی مطرح‌شده در شعر فروغ هم‌سویی دارد. بدین معنا که نوعی کنش و عقلانیت مشابه عقلانیت ارتباطی هابرماس در موضوع ارزشی وضعیت اسفبار جامعه در شعر وجود داشت که در پایان آن تفاهمی ایجاد نشد؛ یک گفت‌وگوی درونی ذهنی از سوی شاعر بین افراد خانواده و در نگاهی، افراد جامعه. این عقلانیت را فروغ هنرمندانه در استعاره مفهومی «باغچه» با مضمون عاطفه و انسانیت، نمادهای چندگانه، تناقض معرفتی-هویتی و تکرار واژه «باغچه» و عبارت «من فکر می‌کنم...» نشان داده بود. همه آرایه‌های بررسی‌شده این نتیجه را داشت که فقدان عقلانیت ارتباطی تفاهمی و بی‌توجهی به وفاق اجتماعی، باغچه (جامعه) را بیمار کرده و در معرض مرگ قرار داده‌است. هرچند عقلانیت هدفمند فروغ به‌عنوان یک روشنفکر، امکان درمان باغچه را متصور شده بود.

کلیدواژه‌ها: زیبایی‌شناختی، شعر فروغ فرخ‌زاد، عقلانیت ارتباطی هابرماس، استعاره مفهومی، تناقض معرفتی-هویتی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

Email: roozian.l@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران (نویسنده مسئول)

Email: Izadyar.mohsen@yahoo.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

Email: raaymand92@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۳۱

تاریخ ارسال: ۱۴۰۲/۱۱/۲۴

بیان مسأله

در این پژوهش تحلیل زیبایی‌شناختی شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» اثر فروغ فرخزاد بر اساس عقلانیت ارتباطی^۱ یورگن هابرماس^۲ در نظر بوده‌است. اینکه عقلانیت شاعرانه فروغ چگونه است؟ و آیا عقلانیت در شعر برگزیده شده هم‌سو با عقلانیت ارتباطی هابرماس است؟ وجوه تفاوت و مشابهت عناصر زیبایی‌شناختی در شعر فروغ در زمینه عقلانیت شاعرانه با عقلانیت ارتباطی هابرماس، کدام است؟

پژوهندگان از میان انبوه شاعران اجتماعی‌سرای دوران مدرنیته و پس از مدرنیته فروغ را برگزیده‌اند؛ همچنین به‌جهت تحدید، شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» از مجموعه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ که نوعی گفتمان درونی در آن دیده می‌شود، برگزیده شده‌است. تاکنون پژوهشی با این مضمون صورت نگرفته‌است.

عقلانیت به مفهوم عام آن که شامل تعریف‌ها و بخش‌های متعدد می‌شود، در نظر نبوده، بلکه این اصطلاح در مفهوم عقلانیت ارتباطی^۳ در پیوند با ارتباطات انسانی و با توجه به نظریه فلسفی هابرماس و تقابل آن با عقلانیت ابزاری^۴ در نظر بوده‌است؛ به این نحو که دیدگاه عقلانیت ارتباطی از نظریه هابرماس گرفته و شعر فروغ به‌عنوان نمونه شعر اجتماعی معاصر، با آن سنجیده شده‌است. همچنین در تحلیل شعر، این‌گونه عقلانیت با عقلانیت ابزاری، که در نظریه هابرماس نقطه مقابل عقلانیت ارتباطی است، مقایسه شده‌است. آنگاه عناصر زیبایی‌شناختی در سروده بررسی شد. در پایان وجوه تفاوت و هم‌سویی عناصر زیبایی‌شناختی شعر با عقلانیت ارتباطی هابرماس بررسی شد. از این‌رو حدود مطالعاتی پژوهش حاضر مسأله زیبایی‌شناختی شعر اجتماعی فروغ با محور عقلانیت از دیدگاه فلسفی است. پژوهشی میان‌رشته‌ای صورت گرفته‌است، که نتایج آن در شناخت بیشتر حوزه‌های فلسفه، علوم اجتماعی و زیبایی‌شناختی در

1. Communicative Rationality
2. Jurgen, Habermas
3. Communicative Rationality
4. Instrumental Rationality

مفهوم امروزی در ادبیات معاصر و ارتباط آنها کارآمد است. هدف کلی پژوهش ارزیابی عناصر زیبایی‌شناختی شعر اجتماعی معاصر از بعد فلسفی عقلانیت و به‌گونه‌ای جزئی‌تر سنجش مقایسه‌ای عناصر زیبایی‌شناختی عقلانیت شاعرانه فروغ و نظریه فلسفی عقلانیت ارتباطی منظور هابرماس در پیوند با ارتباطات انسانی است.

بحث

در شعر نمی‌توان انتظار عقلانیت فلسفی داشت، بلکه عقلانیت موجود در شعر عقلانیتی شاعرانه است. با این وصف به نظر می‌رسد عقلانیت موجود در نظریه کنش ارتباطی^۱ هابرماس و برخی شعرهای اجتماعی فروغ به عقلانیت مدرنیته با هدف دستیابی انسان به زندگی راحت‌تر، نزدیک است. هابرماس این عقلانیت حاکم بر مدرنیته را نقد کرده و با طرح کنش و عقلانیت ارتباطی یعنی خرد مبتنی بر ارتباط متقابل هنجاری و جایگزینی عقلانیت ابزاری با آن، در صدد بازسازی آن برآمده است. وی رسیدن به مدعای مدرنیته (فضایل اخلاقی، آزادی، عدالت، صلح، برابری و...) را در یک تفاهم بنا شده بر کنش اخلاقی و در فضایی آزاد و برابر ممکن دانسته است، که به رشد جوامع می‌انجامد. در این نظریه، بهره‌گیری از عقل و عقلانیت در مفهوم اراده به اندیشیدن و نه بهره‌وری غرض‌ورزانه و دلخواه از عقل، مورد نظر است؛ عقلانیتی که به شناخت بسیاری از علوم و حقایق دست یابد، البته با تعامل و ارتباط. از آنجا که شاعر در جامعه زندگی می‌کند، حوزه اندیشگانی و عقلانیت شخصی و اجتماعی خود را با مخاطبان سهیم می‌شود. فروغ فرخ‌زاد شاعر نوسرای معاصر از پیروان شیوه شعری نیما یوشیج در ایران است. شعر گاه رسانه‌ای در دستان وی برای رسیدن به عقلانیت مورد نظرش و بیان آن بوده است.

با توجه به سیر تحول در شعر فروغ نمی‌توان با بررسی یک مجموعه یا چند شعر ادعا کرد شعرش از نظر کنش و عقلانیت و به‌ویژه عقلانیت ارتباطی، در چه جایگاهی قرار دارد، از سویی تحلیل مجموعه آثار وی هم از این حیث در یک مقاله نمی‌گنجد. از این‌رو پژوهندگان از بین

مجموعه شعرهای فروغ «دلم برای باغچه می‌سوزد» را از مجموعه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» که گرایش‌های اجتماعی در آن دیده می‌شود، برگزیده‌اند، که به‌عنوان مشت نمونه خروار قابل بررسی است.

یورگن هابرماس و عقلانیت ارتباطی

یورگن هابرماس فیلسوف و نظریه‌پرداز اجتماعی (انتقادی) معاصر، وارث مکتب فرانکفورت، از منتقدان مدرنیته و نتایج آن است. وی یکی از نقایص مدرنیته را سوق‌دادن جوامع به سوی سرمایه‌داری و باز داشتن از عقلانیت فرهنگی دانسته و بر آن است که عقلانیت در دوره نوگرایی با نوعی تناقض همراه بوده‌است؛ یعنی افزایش عقلانیت همراه با کاهش مفهوم زندگی در حد کارآیی. هابرماس عقلانیت کنش هدف‌دار یا ابزاری غرب از جمله فیلسوفانی چون هورکهایمر^۱ و آدرنو^۲ را ناکارآمد می‌داند. (ر.ک: هابرماس، الف، ۱۳۹۲: ۵۱۷) وی نظریه‌های جامعه‌شناسانی چون مارکس^۳، دورکیم^۴، وبر^۵، مید^۶ و پارسونز^۷ را تحلیل کرد؛ سپس با بازنگری نقد مارکسی‌ها از خرد ابزاری و سازگار کردن آن با فهم مردم‌سالاری، نظم اجتماعی (تنهایی، ۱۳۹۱: ۳۹۶) الگوی عقل معرفتی یا عقلانیت ارتباطی را به‌عنوان جایگزین ارائه داد تا به روشنگری غرب کمک کند؛ عقلانیتی که بر پیشرفت اندیشه بر اساس منطق درونی مبتنی است و در آن افکار آزادانه و به دور از فشارها و محدودیت‌های بیرونی ارائه می‌شوند، می‌توانند در برابر انتقاد از خود دفاع کنند و دلایل را بپذیرند. (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۲۲)

1. Max Horkheimer
2. Teodor Adorno
3. Karl Henrich Marks
4. David Emile Durkheim
5. Max Weber
6. George Herbert Mead
7. Talcot Parsons

در واقع از نظر هابرماس عقلانیت ارتباطی، عقل معرفتی است که با پیشرفت اندیشه بر اساس منطق درونی به روشنگری کمک می‌کند؛ اندیشه‌ای آزاد در یک پروسه گفت‌وگوی مباحثه‌ای و بر اساس استدلال و نقد ادعاهای مشارکت‌کنندگان که با رفع اختلاف نظرها در مسائل مربوط به ارزش‌ها و باورهاشان به تفاهم می‌انجامد. البته این گفتمان حتماً باید افقی فکری و زمینه‌ای شناختی (فرهنگ، جامعه و شخص) داشته باشد که افق کردار و آگاهی اجتماعی را مشخص کند. (ر.ک: هابرماس، ۱۳۸۴: ۲۰۰-۱۹۴) عقلانیت مورد نظر هابرماس در بستر یک کنش ارتباطی حضور دارد که در آن افراد بر سر موضوعی مشترک به گفتمان می‌پردازند. «در این فضای عامه، زبان که بر مبنای نمادهای ساخته‌شده در زیست‌جهان تنظیم شده، واسطه ارتباطی مهمی محسوب می‌شود.» (تنهایی، ۱۳۹۱: ۳۰۵) این عقلانیت نقطه مقابل عقلانیت ابزاری است و نیز در تقابل با نظر پسامدرن‌هایی چون میشل فوکو^۱ و ژاک دریدا^۲ که عقل ابزاری را تنها شکل ممکن عقل دانسته‌اند. (ر.ک: نودزی، ۱۳۸۶: ۹۳) در عقلانیت ابزاری هدف از پیش تعیین شده و گفتمان به‌گونه‌ای طراحی می‌شود که عقلانیت در جهت هدف پیش‌برود و ابزاری باشد برای رسیدن به آن. هابرماس از مفاهیمی چون زیست‌جهان و سیستم یا نظام برای ارتباط بین مفاهیم مدرنیته و مفهوم عقلانی بهره برده‌است. (ر.ک: توماسن، ۱۳۹۵: ۱۰۰-۹۸) از این‌رو حضور اندیشمندان، روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان و... سبب توسعه این حوزه عمومی می‌شود (همان: ۹۸-۱۰۰)؛ زیرا زیست‌جهان قلمروی از حیات اجتماعی است که در آن چیزهایی نظیر افکار عمومی می‌تواند شکل گیرد. (ر.ک: هابرماس، ۱۳۸۴: ۲۳۱)

شعر و عقلانیت

اگرچه خیال از عناصر برجسته و اصلی ادبیات است، بیشتر ادیبان و شاعران ایران زمین متفکرانی هستند که اندیشه و عقلانیت زمانه خویش را در قالب ادبیات بیان کرده‌اند. ایشان مردیگی بس

1. Paul Michel Foucault

2. Jacques Derrida

گران‌بها برجای گذاشته‌اند که می‌توان با بیرون‌کشیدن و سنجش با شواهد تاریخی، آنها را مستند کرد و دوره‌های گوناگون را بهتر شناخت. این هنرمندان از تخیل به‌عنوان ابزار هویت‌بخشی به جان‌مایه عقلانیت، بهره گرفته‌اند. از این دیدگاه شعر را می‌توان در زمره برترین هنرها و مایه رونق عقلانیت دانست. با بررسی شعرهای شاعر به لحاظ محتوایی می‌توان با اندیشه نهفته در شعر وی آشنا شد.

هابرماس برآن است که هدف‌ها و نیت‌های درونی شعر، کارکردهای فلسفی و دیالکتیک اجتماعی است. شعر نیمایی را شاید بتوان برآیند خرد جمعی حدود معاصر دانست؛ انسان جویای حق و حقوق شهروندی، با مدرنیته شهری و نظام سیاسی، اجتماعی و فلسفی غرب آشنا شده و در پی اومانیسم (انسان‌گرایی)، آرمانگرایی اجتماعی و عدالت را می‌جوید.

عقلانیت در شعر فروغ فرخ‌زاد

فروغ فرخ‌زاد سال ۱۳۱۳ در تهران به دنیا آمد. پدرش افسر دوره رضاخان و اهل شعر و ادبیات بود و به نظر می‌رسد همین امر موجب علاقه و روی‌آوری فروغ به شعر و شاعری شد. آثار وی در قالب نیمایی است که پنج مجموعه «اسیر»، «دیوار»، «عصبان»، «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم» به آغاز فصل سرد را شامل می‌شود. وی با سرایش شعرهای متناسب با زمانه توانست در حضور فرهنگی زن در جامعه سهیم شود. فروغ در ۲۴ بهمن ۱۳۴۵ در ۳۳ سالگی درگذشت. شیوه فروغ در سرایش شعرها به تدریج از اعتراض به آداب و رسوم زمانه آغاز شد و تا اثبات هویت خود به‌عنوان یک زن در جامعه که همگام با مردان (نه مردانه) بسراید، ادامه یافت.

فروغ در دوره دوم شاعریش دستاورد نگرش و تجربه جامعه‌شناختی خود را در اختیار مخاطب قرار داده و از این راه او را به شناخت جامعه و مسائل فرهنگی، ارزشی و... جامعه زمانه‌اش دعوت کرده‌است. اگرچه وی یک کنش‌گر اجتماعی است، به‌جای آنکه از گفتمان دو یا چندسویه در قالب گفت‌وگوی مستقیم استفاده کند، مخاطب را در فضای شعرش قرار می‌دهد تا خود بیابد. در واقع روش وی در این سروده‌ها دیالکتیکی است. از این‌رو در سروده‌هایش کمتر

گفتمان مستقیم در قالب گفت‌وگوی زبانی دیده می‌شود، اما عقلانیت بر بسیاری از سروده‌های وی حاکم است.

«تولد دی‌گر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» مجموعه‌های اجتماعی دستاورد دوران دوم زندگی فروغ هستند که در آنها از من فردی خارج شده و به من اجتماعی روی آورده‌است. «تولد دی‌گر» چهارمین مجموعه از سروده‌های فروغ است که در سال ۱۳۴۲ منتشر شد؛ هرچند بیشتر شعرهای آن در سال‌های نخستین دهه سی سروده شده‌است. با تولد دی‌گر فروغ به‌عنوان شاعر نوپرداز معاصر معرفی شد. زبان شعری وی نیز زنانه با صمیمیت زبانی خاص است.

«ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» مجموعه‌ای است که شعرهای آن در سال‌های ۳۱ تا ۴۲ چاپ شد؛ اما مجموعه کامل پس از درگذشت وی به چاپ رسید. وی در این کتاب از انسان‌های در خواب فرورفته روزگار، همچنین تفکر درباره هستی و عمیق‌شدن در آن و نوعی آشتی با مرگ می‌گوید.

عقلانیت شاعرانه فروغ و عقلانیت فلسفی هابرماس

هابرماس و فروغ هر دو به لحاظ تاریخی بعد از مدرنیته در عرصه نظریه‌پردازی و شعر فعالیت داشته‌اند.

فروغ در برخی از شعرهای دوره دوم شاعریش به مدرنیته و انسان‌مداری (اومانیزم) آن توجه ویژه داشته‌است. رسیدن به وضعیت مطلوبی که در آن انسان‌ها عادلانه از همه حقوق مشروع انسانی خود برخوردار باشند، خواست هابرماس و فروغ است. با در نظر گرفتن این اشتراکات، پژوهندگان با تحلیل عناصر زیبایی‌شناختی موجود در شعر برگزیده فروغ میزان هم‌اندیشگی وی در عقلانیت را با عقلانیت ارتباطی هابرماس سنجیده‌اند و از سویی جنبه‌های هم‌سوئی این نظریه، با عناصر زیبایی‌شناختی موجود در شعر بررسی شده‌است.

از آنجا که در نظریه کنش و عقلانیت ارتباطی هابرماس مسأله گفتمان در فضای جامعه از موارد ضروری کنش است، بر اساس الگوی طرح‌شده و به جهت تحدید، شعری که در آن نوعی

گفتمان (نمادین درونی) در کنشی به‌ظاهر ارتباطی میان افراد جامعه وجود دارد، برگزیده و تحلیل شده‌است، تا به لحاظ نزدیکی مؤلفه‌ها و عناصر شعری قابلیت بررسی دقیق‌تر باشد. در شعر، کنشی ارتباطی در بستر اجتماع ایجاد شده و گفتمانی مستقیم میان طرف‌ها درگرفته‌است. هر یک مستقیم و با زبان گفتاری یا زبان نمادین ادعایی را مطرح و برای ادعای خود دلایلی آورده‌است. هر سوی گفتمان دلایل صدق ادعای سوی مقابل را شنیده، نقد کرده‌است. آنگاه بررسی شد که آیا استدلال برتر و تفاهم به دست آمده از گفتمان، به‌عنوان قانون قابل اجرا پذیرفته شد یا نه. پس از تحلیل عقلانیت در سروده، عناصر زیبایی‌شناختی در آن بررسی و تحلیل شد. در ادامه امکان و میزان تطابق عقلانیت هابرماس با عناصر زیبایی‌شناختی در سروده بررسی و مقایسه گردید.

عقلانیت مدرنیته در ایران

وجه ممیز عقلانیت سنتی و مدرن در ایران چنین به نظر می‌رسد: در دل عقلانیت سنتی، نظامی از ادعاها و استدلال‌های توجیه و انکارناپذیر وجود دارد که در چهارچوب سنت و فرهنگ کهن قرار گرفته‌است؛ اما در عقلانیت مدرن این افراد هستند که ادعاها و استدلال‌های انتقادپذیر خود را مطرح می‌کنند و البته در این عقلانیت ارتباطی از سنت به‌عنوان معیاری برای سنجش بهتر ادعاها بهره می‌برند؛ یعنی در عین رویکرد انتقادی به مفاهیم سنتی و چالش‌برانگیز عموم جامعه، از نظام ارزشی زیست‌جهان عام معیاری برای استدلال بهتر می‌یابند و ارائه می‌دهند. برای نمونه در نظرداشتن معیار مدنیت دینی در ایران و اصول انسانی موجود در اسلام می‌تواند شرایط را برای یک گفت‌وگوی برابر و بدون اجبار نظام فراهم کند. حال تفاهمی که از این گفتمان نتیجه شود، می‌تواند موجب توسعه و پیشرفت جامعه ایرانی گردد؛ زیرا در عین حال که کنش و عقلانیت ارتباطی معطوف به تفاهم رخ می‌دهد، تقلیدی نیست. (ر.ک: عبداللهیان؛ اجاق، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۲)

تحلیل عقلانیت در شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» (فرخ‌زاد، ۱۳۸۵: ۹۹-۲۹۴)

شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» از مجموعه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» است که در دههٔ چهل و حدود سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سروده شده‌است. فروغ در قالب

توصیف، گفتمان نمادینی درونی میان اعضای خانواده خود به اضافه همسایه ایجاد کرده‌است. به‌گونه‌ای نمادین درباره بیماری باغچه و امکان و راه درمان آن سروده که در آن هر یک از اعضای شرکت‌کننده، نماینده یکی از اقشار جامعه زمانه‌اش است.

موضوع گفتمان: امکان درمان باغچه (جامعه).

زیست‌جهان و حوزه عمومی: جامعه فرهنگی زمانه فروغ. «جهان‌زیست زمانی که به نوبه خود، خویشتن را تنها از طریق کنش‌های جمعی جاری بازتولید کند، هم افق شرایط کلامی و هم منبع تفسیر را شکل می‌دهد.» (هابرماس، ۱۳۸۴: ۴۳۰)

زبان گفتمان: نمادین درونی

طرف‌های گفتمان: فروغ، پدر، مادر، برادر، خواهر و همسایه‌ها.

ادعای فروغ: کسی به فکر باغچه نیست. باغچه درمان‌پذیر است.

ادعای پدر: از من گذشته است.

ادعای مادر: باغچه را کفر گناهی آلوده کرده‌است.

ادعای برادر: ناامیدی از باغچه.

ادعای خواهر: دوری و کناره‌گیری از باغچه.

ادعای همسایگان: تبدیل باغچه به انبار باروت.

استدلال پدر: من بار خود را برده و کار خود را کرده‌ام. دیگر، رخدادهای جامعه به من ربطی

ندارد.

استدلال مادر: ما گناهکاریم و باید دعا کنیم تا بخششی نازل شود.

استدلال برادر: باغچه باید نابود شود تا شفا یابد.

استدلال خواهر: باید از باغچه دوری کنیم تا دامانمان آلوده به فقر آن نشود.

استدلال همسایه‌ها: باید یک انبار مخفی داشت.

استدلال فروغ: قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده و ذهنش از خاطرات سبز تهی شده‌است:

«باور کنید که باغچه دارد می‌میرد

که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است
که ذهن باغچه دارد آرام آرام
از خاطرات سبز تهی می‌شود»
نقد پدر بر استدلال دیگران: وقتی من بمیرم، دیگر چه فرقی می‌کند باغچه باشد یا نباشد؛ من
به حقوق تقاعد راضیم.
نقد مادر بر استدلال دیگران: تنها راه پاک‌کردن جای پای معصیت، ظهور و نزول بخشش
است.
نقد برادر بر استدلال دیگران: بدون نقد دیگران، از آنجا که به فلسفه متظاهر معتاد است، با
نامیدی تنها تلاش می‌کند خود را بسیار دردمند و خسته جلوه دهد.
نقد خواهر بر استدلال دیگران: با گوشه‌گیری از نابسامانی‌ها، هر چند مصنوعی، می‌توان حتی
در ظاهر با جریان تغییرات همراه شد و به زندگی ادامه داد.
نقد همسایه‌ها بر استدلال دیگران: حال که ناخواسته درگیر وقایع شده‌ایم، باید به فکر دفاع از
خود باشیم.
نقد فروغ بر استدلال دیگران: همه این ادعاها و استدلال‌ها از بیهودگی و ناتوانی نشان دارد و
من تنها مانده‌ام.
تفاهم به دست آمده: با آنکه زمان قلب خود را گم کرده و دچار بیهودگی شده‌است، اما
می‌توان با عشق‌ورزی به باغچه، آن را به بیمارستان برد و خاطرات سبز را دوباره بدان بازگرداند:
«من از زمانی که قلب خود را گم کرده است می‌ترسم
من از تصور بیهودگی این همه دست
و از تجسم بیگانگی این همه صورت می‌ترسم
...
و فکر می‌کنم که باغچه را می‌شود به بیمارستان برد»
در شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» اگرچه گفت‌وگویی مستقیم در کنشی ارتباطی میان فروغ

و اعضای خانواده‌اش صورت نگرفته‌است، به‌شيوه‌ای توصیفی، گفتمانی درونی در شعر دیده می‌شود که هر یک از افراد خانواده و حتی همسایگان به‌عنوان نمایندگان اقشار مختلف جامعه زمانه فروغ به شکل غیرمستقیم در کنش و گفتمانی عقلانی شرکت کرده و ادعاها و استدلال‌های خویش را به نمایش گذاشته‌اند و فروغ در نقش یک روشنفکر از همان جامعه، با دقت و اندیشه در این گفتمان، در عقلانیتی ارتباطی و البته هدفمند به این نتیجه می‌رسد که هنوز می‌توان امیدی به درمان جامعه رو به نابودی داشت و آن را از مرگ نجات داد. در این سروده امید موج می‌زند. در حالی‌که همه آحاد جامعه به نوعی با بهانه‌های گوناگون ناامیدند، شاعر که به‌عنوان یک روشنفکر آگاه از اوضاع حاکم، به ریشه‌های جریانات توجه دارد، با بررسی ادعاها و استدلال‌ها و نقدهای دیگران، در عقلانیت امیدوار خود راه درمان جامعه را یافته و بازگشت به زندگی، امید، سرسبزی و شادابی جامعه را، در مرور خاطرات سبز می‌داند تا در عین امیدواری، شاید از میان همان خاطرات راهی برای درمان یافت شود.

نکته جالب توجه این است که به نظر می‌رسد فروغ در این سروده به‌جای آنکه گفتمانی چندسویه ترتیب دهد، خودش با طرح ادعاها و استدلال‌های گوناگون بر سر مسائل ارزشی، بستری برای مخاطب فراهم آورده تا انگیزه‌ای شود برای برقراری کنش ارتباطی با دیگران و مطرح کردن باورها، تلاش برای مستدل‌کردن آنها و نقد ادعاها و استدلال‌های دیگران برای دستیابی به تفاهمی که قانون مشترک همگانی شود و راهی باشد به رهایی جامعه از مشکلاتی که گریبان‌گیر آن شده‌است. فروغ در این شعر با به کارگرفتن واژگان آشنایی چون اعضای خانواده که نمودی اجتماعی دارد، گویا قشرهای گوناگون جامعه را به تصویر کشیده‌است؛ شرایط، ویژگی‌ها و موضع‌گیری‌های هر کدام را بیان کرده و در پایان هم نتیجه‌گیری را بر عهده مخاطب گذاشته‌است تا او خود را در جایگاه هر یک از آن گروه‌ها قرار دهد، بسنجد، داوری کند و تصمیم بگیرد که زندگیش در اجتماع چگونه رقم بخورد.

بشیری و سپهر این سروده را نوعی گفتمان مبارزه سیاسی - اجتماعی، فمینیسم و انسان‌سالاری در برابر نظام سیاسی، استبدادی، ناسیونالیسم و مردم‌سالاری دانسته‌اند. شعر «دلم

برای باغچه می‌سوزد» از دید ایشان شعری جامعه‌شناختی است. «گوینده ضمن انتقاد و با لحن طنزگون از ارزش‌های اقدار مختلف طبقه متوسط شهری که همراه با نمادهایی چند... مطرح می‌شود و بیان وضعیت دلگیرکننده جامعه و توبیخ مردم جامعه با روش کنایه و تعریض، از گفتمان خود نیز که گفتمانی سیاسی - اجتماعی و امیدوار به تغییر است، سخن به میان آورده‌است.» (بشیری و سپهر، ۱۴۰۲: ۱۸-۱۷)

به نظر می‌رسد که فروغ یک گام پیش‌تر از مردم زمانه‌اش بوده و به‌عنوان یک روشنفکر جامعه‌آشنا، به هم‌وطنان کم‌دانش و ناآگاهش نشان داده‌است که باورهای ارزشی، و اخلاقی و فرهنگی درون یک جامعه چه می‌تواند باشد و هر فرد بر اساس باور و توانمندی استدلال خویش می‌تواند مدعی یکی از آن ارزش‌ها شده و با دیگر افراد جامعه به گفتمان پردازد و با ارائه دلیل و نقدکشیدن ادعاهای دیگران در جهت تثبیت و باوراندن ادعای خود تلاش کند. گویا هنوز مردم جامعه زمانه‌اش را در جایگاهی نمی‌بیند که بتوانند آزادانه و به دور از سلطه نظام، به گفتمان عقلانی بر سر ارزش‌ها پردازند، یا حتی از آن فراتر، سطح فرهنگ و عقلانیت اجتماعی مردم جامعه از دید فروغ هنوز بدانجا نرسیده بود که بتوانند آگاهانه و با اندیشه گروهی و بدون نیروی بیرونی حاکم، در موضوع باورهای ارزشی به گفتمان پرداخته و به تفاهم برسند. وی به‌عنوان یک روشنفکر خود را موظف دانسته‌است که مردم جامعه را با تحولات دنیای نو آشنا کند؛ دنیایی که از پی فراموشی باورها و ارزش‌های اخلاقی در نظام تجربه‌محور، فرداندیش و سرمایه‌داری، برای رهایی از سلطه نظام، گفتمان انتقادی و کنش ارتباطی افراد برای رسیدن به تفاهم جمعی را به ارمغان آورده‌است.

تحلیل برخی عناصر زیبایی‌شناختی در شعر فروغ

۱. استعاره مفهومی: استعاره در مفهوم امروزش، که در دهه‌های اخیر نمود یافته، نقشی فراتر از ابزار بلاغی در ادبیات دارد. ابزاری است برای شناخت و درک پدیده‌ها و امور. مدلی فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که می‌توان زنجیره رفتاری را مطابق با آن برنامه‌ریزی کرد.

استعاره مفهومی^۱ استعاره‌ای است که بر درک امور انتزاعی بر پایه امور عینی و مفهوم یا تصویری کردن مفاهیم ذهنی مبتنی است. (Lokoff & Johnson, 1980: 272) در اصل می‌توان گفت که فهم و تجربه یک چیز، در اصطلاحات و عبارات چیز دیگر است. از راه استعاره مفهومی بسیاری از مفاهیم، به‌ویژه مفاهیم انتزاعی، از راه انطباق استعاری اطلاعات و انتقال دانسته‌ها از زمینه‌ای به زمینه دیگر نظم می‌یابد. از این رو استعاره مفهومی می‌تواند تبیین نوینی از کارکرد مغز در برخورد با جهان پیرامون در اختیار ما بگذارد. (ر.ک: هاشمی، ۱۳۸۹)

«اندیشه استعاری اصلی طبیعی است که همه جا حاضر است و در زندگی به شکل خودآگاه و ناخودآگاه به کار می‌رود.» (Lakoff & Johnson, 1980: 245)

این استعاره بر ساخت لیکاف^۲ و جانسون^۳ است. ادعای ایشان آن است که بنیان‌های ادراک انسان بر تصویرسازی و مفهومی کردن بنا شده‌است. با جایگزین کردن امور عینی به جای امور ذهنی، می‌توان به فهم و دریافت امور به‌ویژه امور انتزاعی رسید. برای مفهوم کردن امور نو مسائل جزئی تا پیچیده ناگزیریم استعاره‌سازی کنیم. (Lakoff & Johnson, 1980: 272)

این نوع استعاره وضوح و گیرایی بیشتر اندیشه و شکل‌گیری ساختار ادراکات و دریافت‌های بشر را موجب شده‌است. در دیدگاه این دو اندیشمند، مفاهیم انتزاعی چون عشق و مهربانی، بدون استعاره کامل نیستند. همچنین از آنجا که نظام‌های ادراکی بشر ثابت و همه‌گیر نیست، کاربرد استعاره‌های مفهومی هم ممکن است در رابطه با مفاهیم گوناگون ناپایدار باشد. در نظریه عقلانیت ارتباطی هابرماس هم تفاهم‌های ایجادشده در کنش‌های ارتباطی عقلانی، اعتباری و نسبی هستند و در شرایط و بسترهای متفاوت، تغییر می‌کنند.

استعاره‌های مفهومی در این نظریه، سه نوع اصلی دارند: استعاره جهتی که بر اساس جهت‌گیری فضای فیزیکی سازمان‌دهی می‌شود؛ استعاره هستی‌شناختی، که در تعریف احساسات، باورها و تجربه‌ها به‌مثابه یک جوهر و هست تعریف می‌شود؛ استعاره ساختاری، که گزاره‌ای بوده

1. Conceptual Metapgor
2. George Lakoff
3. Mark Johnson

و مفهومی را در چهارچوب مفهوم دیگر ساماندهی می‌کند. برای مثال نشان می‌دهد که چگونه می‌توان یک گفت‌وگوی درونی خانواده را با تجربه اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی، مفهومی و تصویری کرد. در ساختار چنین گفت‌وگویی اعضای خانواده در موضوعی مشترک، دلایل خود را بر رد یا قبول بیان می‌کنند یا در رفتار نشان می‌دهند. و در پایان هم ممکن است در القای نظر خود پیروز شوند یا شکست بخورند. در این گونه از استعاره با دو ویژگی سامان‌بخشی و برجسته‌سازی یا پنهان‌کردن بخش‌هایی از مفاهیم، مواجهیم. (Lokoff & Johnson, 1980: 25)

در شعر فروغ استعاره «باغچه بیمار است» عبارت‌هایی چون «قلب باغچه زیر آفتاب ورم کرده‌است» و «باغچه از خاطرات سبز تهی شده‌است» تصادفی نیستند. بخشی از شبکه مفهومی جدالی است که تا حدی این مفهوم از گفت‌وگو و بحث را مشخص و زبان متناسب با آن را دنبال کرده‌است. این استعاره توجه خواننده را به جنبه‌های دیگر از یک مفهوم معطوف ساخته‌است.

استعاره مفهومی در شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد»

استعاره مفهومی در این شعر «باغچه» است که چنین در گفتمان نمایان شده‌است:

پدر: بعد از مرگ من بود و نبود باغچه فرقی ندارد:

«از من گذشته است

من بار خود را بردم

و کار خود را کردم!»

این استعاره مفهومی از نگاه عافیت‌طلب پدر، بود و نبودش فرقی نمی‌کند؛ زیرا دیگر سود و

زیانی برای وی ندارد.

مادر: باغچه را کفر گناهی آلوده کرده‌است؛ باید برایش دعا کرد:

«و فکر می‌کند که باغچه را کفر یک گیاه آلوده کرده‌است.

مادر تمام روز دعا می‌خواند

مادر گناهکار طبیعی است

و فوت می‌کند به تمام گل‌ها

و فوت می‌کند به تمام ماهی‌ها

و فوت می‌کند به خودش»

مادر در نگاهی سنتی و بر پایه باورهایش، به ماجرا نگریسته‌است. گناه باعث آلودگی جامعه شده‌است. تنها با توسل به دعا می‌توان از شر این آلودگی رها شد؛ به‌عنوان انسانی متعهد و نگران دست به دعا برداشته و از دیگری برتر، بهبود اوضاع را می‌طلبد. از این‌رو استعاره مفهومی باغچه در نگاه سنتی مادر در باور به یک نجات‌دهنده برتر آسمانی شکل گرفته‌است که با توسل به او، به نجات امیدوار می‌شوند.

برادر: باغچه قبرستانی است که تا نابود نشود، شفا نمی‌یابد:

«برادرم به باغچه می‌گوید قبرستان

...

برادرم شفای باغچه را

در انهدام باغچه می‌داند.»

برادر که خود نماینده قشر روشنفکر جامعه می‌تواند باشد، استعاره مفهومی باغچه را در ایجاد تغییری بنیادین در آن دیده‌است. دیگر کار از درمان گذشته‌است. باید به فکر شفای آن بود. دیگر امیدی به بهره‌وری از آن نیست و برادر هم دردمندتر و خسته‌تر از آن است که به فکر درمان آن باشد. باغچه قبرستانی است که تنها مردگان در آن حضور دارند و تنها با نابودی، زندگی دوباره می‌یابد.

خواهر: باغچه دچار فقر شده‌است. برای دوری از آن حمام ادکلن می‌گیرد:

«و خواهرم که دوست گل‌ها بود...

هر وقت که به خانه ما می‌آید

و گوشه دامنش از فقر باغچه آلوده می‌شود

حمام ادکلن می‌گیرد.»

خواهر در استعاره مفهومی باغچه، فقر عناصر روح‌بخش، رشد‌دهنده و شکوفاکنده را عامل بی‌رونی و بیماری آن دانسته‌است؛ هرچند دلش برای باغچه سوخته و در نوستالژی کودکی و نوجوانی خود از گل‌های پرتراوت آن خاطره‌هایی شیرین دارد، چاره را در کناره‌گیری و دوری از آلودگی آن دیده‌است. حتی در رویکردی محتاطانه برای آنکه از بوی ناخوشایند آلودگی باغچه رها شود و دامانش آلوده نگردد، حمام ادکلن می‌گیرد. اما در نگاهی سنتی خودش همچون باغچه‌ای است که زایش را عامل سلامتی، رشد، رویش و پویایی زندگی و جامعه می‌داند. تناقضی آشکار در این رفتار دیده می‌شود.

همسایه‌ها: باغچه کشتگاه خمپاره و مسلسل است:

«همسایه‌های ما همه در خاک باغچه‌هاشان به‌جای گل خمپاره و مسلسل می‌کارند،

همسایه‌های ما همه بر روی حوض‌های کاشی‌شان سرپوش می‌گذارند.»

از مدت‌ها قبل به این نتیجه رسیده بودند که باغچه دیگر به کارشان نمی‌آید. احساس خطر و ترس باعث شد به این باور برسند که در این شرایط می‌توانند از آن به‌عنوان کشتگاه و لااقل مخفی‌گاهی برای ابزار جنگی استفاده کنند، تا در موقع لزوم به کارشان آید.

شاعر: باغچه را می‌توان به بیمارستان برد و درمان کرد:

«کسی نمی‌خواهد

باور کند که باغچه دارد می‌میرد...

که ذهن باغچه دارد آرام‌آرام

از خاطرات سبز تهی می‌شود...

استعاره مفهومی باغچه از نظر شاعر انسان در حال احتضاری است که اگرچه قلبش در آفتاب ورم کرده‌است، همچنان می‌توان به درمان آن امید داشت. باید تا آخرین نفس باغچه برای سلامتش تلاش کرد و ناامید نشد. وی علت بیماری یا علاج‌ناپذیری باغچه را خالی‌شدن تدریجی ذهن آن از خاطرات سبز دانسته‌است. خود شاعر زیرکانه و هنرمندانه در قالب خاطرات گذشته خواهر، خاطرات سبز باغچه و حوض ماهی را مرور کرده‌است.

و من فکر می‌کنم که باغچه را می‌شود به بیمارستان برد

من فکر می‌کنم ...

من فکر می‌کنم ...

من فکر می‌کنم ...»

باغچه در این شعر استعاره مفهومی از عاطفه و انسانیت است. با مرگ پدر فرقی نمی‌کند که

باشد یا نباشد:

«پدر به مادر می‌گوید:

لعنت به هر چه ماهی و هر چه مرغ!

وقتی که من بمیرم دیگر

چه فرق می‌کند که باغچه باشد

یا باغچه نباشد»

مادر برای نجات انسانیت دعا می‌کند:

«مادر تمام زندگی‌اش

سجاده‌ای ست گسترده

در آسمان وحشت دوزخ»

برادر که دچار تضاد فلسفی و پوچ‌گرایی شده‌است، انسانیت را مرده و عواطف را محکوم به

فراموشی می‌داند:

«برادرم به فلسفه معتاد است ...

او مست می‌کند

و مشت می‌زند به در و دیوار

و سعی می‌کند که بگوید

بسیار دردمند و خسته و مأیوس است»

خواهر دچار فقر عاطفی شده‌است و تلاش می‌کند تا آن را پنهان کند:

«و خواهرم که دوست گل‌ها بود
و حرف‌های ساده قلبش را
وقتی که مادر او را می‌زد
به جمع مهربان و ساکت آنها می‌برد
و گهگاه خانواده ماهی‌ها را
به آفتاب و شیرینی مهمان می‌کرد...
در میان خانه مصنوعی‌اش
با ماهیان قرمز مصنوعی‌اش
و زیر شاخه‌های درختان سیب مصنوعی
آوازهای مصنوعی می‌خواند
و بچه‌های طبیعی می‌سازد»
همسایه‌ها هم می‌خواهند انسانیت را بکشند:
«و حوض‌های کاشی
بی‌آنکه خود بخوانند
انبارهای مخفی باروتند
و بچه‌های کوچۀ ما کیف‌های مدرسه‌شان را
از بمب‌های کوچک
پر کرده‌اند»
و همهٔ اینها به نوعی جامعه انسانی را دچار سردرگمی کرده‌است:
«حیات خانۀ ما گیج است.»

فروغ به فکر درمان است تا دوباره انسانیت و خاطرات دوران سبز عاطفی به یاد آید. عواملی چون فراموشی، ترس، عصبان، فقر عاطفی و دشمنی با دیگران باغچه را بیمار کرده‌است و باید به فکر نجات آن بود:

«من از زمانی

که قلب خود را گم کرده است می‌ترسم

من از تصور بیهودگی این همه دست

و تجسم بیگانگی این همه صورت می‌ترسم

من مثل دانش‌آموزی

که درس هندسه‌اش را

دیوانه‌وار دوست می‌دارد، تنها هستم

و فکر می‌کنم که باغچه را می‌شود به بیمارستان برد»

۲. **نماد:** باغچه: نماد کلی جامعه در حال گذار از سنت به مدرنیته است، ایران در دههٔ چهل و

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و استبداد حاکم بر جامعه، احساس بیگانگی اجتماعی، بی‌قدرت

بودن و بی‌معنایی، که با دلهره همراه است.

پدر: نماد طبقه متوسط و کارمند جامعهٔ مردسالار است که دل‌خوش به حقوق بازنشستگی،

درگیر در روزمرگی و ناامید از جامعه است؛ در کنج اتاق بی‌اعتنا به آنچه که در بیرون می‌گذرد،

تنها به خواندن اسطوره و تاریخ کهن بسنده کرده است:

«و در اتاقش از صبح تا غروب،

یا شاهنامه می‌خواند

یا ناسخ‌التواریخ»

مادر: نماد ساده‌لوحی، خرافه‌گرایی و بی‌واکنشی و فقط منتظر تحولات در جامعه است. دعا

می‌کند، چون باور دارد همه مشکلات به‌خاطر گناه مردم به‌وجود آمده است:

«مادر در انتظار ظهور است

و بخششی که نازل خواهد شد.»

برادر: نماد روشنفکر ناامید و گریزان از عمل در دههٔ چهل است:

«او ناامیدیش را هم

مثل شناسنامه و تقویم و دستمال و فندک و خودکارش

همراه خود به کوچه و بازار می‌برد

و ناامیدیش آنقدر کوچک است که هر شب

در ازدحام میکده گم می‌شود.»

خواهر: نماد افرادی است که دچار تناقض هویتی شده‌اند:

«هر وقت که به دیدن ما می‌آید

و گوشه دامنش از فقر باغچه آلوده می‌شود

حمام ادکلن می‌گیرد

و

هر وقت که به دیدن ما می‌آید

آبستن است.»

قلب: نماد عشق و انسان‌دوستی است:

«من از زمانی

که قلب خود را گم کرده‌ام می‌ترسم.»

وجود چندصدایی این نمادها هم به لحاظ جنبه و اهمیت و هم به جهت جایگاه و تقدم و

تأخر و جنسیت انتخابی، بیانگر واقعیت‌هایی از جامعه است.

۳. تناقض: تناقض معرفتی-هویتی پدر: در عین خواندن شاهنامه و داستان‌های رشادت‌ها و

قهرمانی‌ها، اقتدار سنتی‌اش سست شده و به حقوق تقاعد خویش، بسنده کرده‌است:

«از من گذشته است ...»

برای من حقوق تقاعد کافی‌ست.»

پدر که نان‌آور خانه بود، اکنون دچار رخوت و سستی شده و دست از کار کشیده‌است.

مادر: فردی مسلمان است، در عین حال گناهکار طبیعی است (مطابق باور مسیحیان)؛ زهد و

توکل در مقابل خرافه:

«مادر همیشه در ته هر چیزی

دنبال جای پای معصیتی می‌گردد...

مادر گناهکار طبیعی ست»

مادر عابد دچار ترس و وسواس شده و دائم به همه چیز فوت می‌کند (حتی به خودش) تا از آسیب گناه در امان بمانند. مادر نگاه خوف‌آلود به دین را تداعی می‌کند.

برادر: روشنفکر، دانشمند و فیلسوف، در عین حال جاهل و عیار است، فیلسوفی ناامید و

جاهلی مست:

«برادرم به اغتشاش علف‌ها می‌خندد

و از جنازه ماهی‌ها

که زیر پوست بیمار آب

به ذره‌های فاسد تبدیل می‌شوند

شماره برمی‌دارد»

برادر دچار نوعی یأس فلسفی شده است. باغچه را مسخره می‌کند و حیات آن را در نابودیش

می‌بیند.

درمان ناامیدی خود را هم در نابودی خویش (مستی) می‌داند تا به فراموشی برسد.

خواهر: تغییر شخصیت با تغییر فرهنگ، در خانه‌ای در آن سوی شهر با همسری مصنوعی

زندگی می‌کند، اما فرزند طبیعی می‌سازد:

«و خواهرم که دوست گل‌ها بود...

و گاه‌گاه خانواده ماهی‌ها را

به آفتاب و شیرینی دعوت می‌کرد...

و خانه‌اش در آن سوی شهر است...

در پناه عشق همسر مصنوعیش...

و بچه‌های طبیعی می‌سازد»

خواهر دچار تناقض عاطفی شده است. پیش از این در دنیای طبیعی زندگی می‌کرد. اکنون خلاء آن را با عشق همسر مصنوعی و زندگی مصنوعی پر می‌کند؛ در عین حال هنوز اصرار دارد که در این زندگی مصنوعی، فرزندان طبیعی به دنیا و جامعه هدیه دهد.

همسایگان و فرزندان، که انتظار دوستی و همسایگی از ایشان می‌رفت، از مدت‌ها قبل اندیشه دشمنی و بدگویی و کشتن هموعان خود را در ذهنشان پرورده بودند. به‌روشنی در تدارک جنگ و دشمنی هستند. و حیاط خانه از رفتارشان گیج و سرگردان شده است. (ر.ک: لطیف‌نژاد، ۱۳۹۶: ۱۰)

فروغ: تردید، باغچه قابل درمان است، قلب باغچه ورم کرده و از خاطرات سبز تهی شده- است:

«حیاط خانه ما تنه‌است

حیاط خانه ما

در انتظار بارش یک ابر ناشناس

خمیازه می‌کشد»

عقلانیت هدفمند شاعر در پایان، او را به تجسم بیهودگی دست‌ها، بیگانگی صورت‌ها و تنهایی مثبت خود وا داشته است. وی اندیشه فردی خود را تنها ابراز کرده است، بدون آنکه در به اشتراک گذاشتن آن با افراد دیگر به نتیجه‌ای رسیده باشد.

۴. تکرار: تکرار از ویژگی‌های سبک ادبی است که بیشتر در بدیع لفظی و با قصد تأکید،

تنظیم، تشبیه به کار می‌رود؛ کاربرد بیش از یک بار واج، کلمه، عبارت یا مضمون، به‌شيوه‌ای هنرمندانه، برای بیان اهمیت موضوع و جلب توجه مخاطب به مسأله است.

فروغ با هنرنمایی ویژه، واژه باغچه را به‌نحوی شایسته تکرار کرده است. باغچه که مظهر زایش و رویش است، در جایگاه نمادهای اجتماعی در نظر گرفته شده است. تکرار آن به‌گونه التزام یا اعنات در شعر دیده می‌شود. این تکرار حقایقی از زندگی اجتماعی زمانه فروغ را آشکار می‌کند. همچنین تکرار عبارت «من فکر می‌کنم» نوعی اعتراض به برخی قشرهای جامعه است؛ مردم

زمانه‌اش که اهل اندیشیدن نیستند و خوب را از بد نشناخته‌اند. این تکرار نه تنها خستگی و ملامت ایجاد نمی‌کند، که مخاطب را با شعر همراه می‌کند. خواننده برای سه‌نقطه‌های مقابل عبارت‌های تکراری «من فکر می‌کنم» ناخواسته مصداق‌هایی از اوضاع جامعه خویش را که بارها بدان اندیشیده بود، قرار می‌دهد. شاعر با این کار هنرمندانه، مخاطب را با خود همراه کرده‌است.

هابرماس موافقت یا مخالفت با یک فرد یا هنجاری اخلاقی را کافی نمی‌داند، بلکه بر آن است که افراد باید از راه مشارکت در گفت‌وگویی جمعی که بر الزامات اخلاق گفت‌وگویی بنا شده- است، عمل کنند. حال در اینجاست که ماهیت متقاعدکنندگی و مجاب‌کنندگی عقلانیت ارتباطی بیشتر خود را نشان می‌دهد، تکامل اخلاقی صورت گرفته در این فرآیند مباحث بلوغ وجدان، فرآیندهای آموزشی، آگاهی اخلاقی در آنها، روانشناسی اجتماعی و رشد عقلی را در بر می‌گیرد. هابرماس علاوه بر فرآیند آموزش جمعی، یادگیری‌های فردی را هم در زمینه مناظره اخلاقی، تقویت‌کننده و مؤثر می‌داند. (رک: Habermas, 1990)

فراهم‌شدن شرایط ایده‌آل کم پیش می‌آید و همواره پنهان یا آشکار یک عقلانیت ابزاری، ارتباط و گفتمان را به سوی هدفی از پیش تعیین شده هدایت می‌کند. در شعر هم، مانند رسانه‌های ارتباط جمعی، چنان‌که در آغاز مقاله اشاره شد عقلانیت ابزاری معمولاً برقرار است. در شعر تحلیل‌شده، فروغ عقلانیت ارتباطی را در متن شعر مطرح کرده‌است. به ظاهر حوزه عمومی و زیست‌جهان یکسان و تا حدودی برابر حاکم بود.

شاید در این شعر فروغ به‌عنوان یک زن، تنها به بیان اندیشه‌ها، احساسات و تجربه‌های ذهنی و درونی خویش که البته برآمده از عقلانیت شاعرانه‌ای ژرف است، بسنده بوده‌است. اما هرگز زنی سستی نبوده و تجربه‌های زیستی خود را به‌عنوان شاعر اجتماعی بیان کرده‌است. تکرار واژه «من» از تنهایی شاعر در باورش به امکان درمان باغچه نشان دارد. اگرچه به نظر می‌رسد که شعر مونولوگ یا تک‌گویی شاعر است، در واقع گفت‌وگویی (هرچند درونی) میان افراد خانواده و در نگاهی، افراد جامعه است. گفتمان درونی شعر نشان می‌دهد که همه اعضای خانواده (جامعه) از وضعیت اسفبار جامعه دلخورند و آسیب‌دیده. از این میان تنها فروغ (زن) با عقلانیتی هدفمند به

امکان درمان باغچه اندیشیده و آن را در معرض خوانش مخاطب قرار داده‌است. عقلانیت هدفمند شاعر آنجا بیشتر نمود یافته‌است که خود را دانش‌آموزی دانسته که برخلاف بیشتر دانش‌آموزان درس هندسه را دیوانه‌وار دوست دارد و در این دوست‌داشتن، تنها است.

جامعه‌ای در حال گذار از سنت که «بی‌معنا، بی‌قدرت، بیگانگی اجتماعی، اضطراب افراد، معضلات سال‌های دهه چهل و بعد از کودتا، جامعه‌ای که با گرفتاری در سلطه نظام استبداد به غارت رفته و باعث ناامیدی مردم شده‌است.» (پورنامداریان و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۸)

نتیجه

باغچه در این شعر استعاره از عاطفه و انسانیت است که با مرگ پدر فرقی نمی‌کند که باشد یا نباشد. برادر که دچار تضاد فلسفی و پوچ‌گرایی شده‌است، انسانیت را مرده و عواطف را محکوم به فراموشی می‌داند. خواهر تلاش می‌کند فقر عاطفیش را پنهان کند. همسایه‌ها به کشتن انسانیت می‌اندیشند. و همه آنها به نوعی جامعه انسانی را دچار سردرگمی کرده‌است. فروغ به فکر نجات باغچه است. وی در عقلانیت ارتباطی که با اعضای خانواده (جامعه) برقرار کرد به این نتیجه رسید که عواملی چون فراموشی، ترس، عصبان، فقر عاطفی و دشمنی با دیگران باغچه را بیمار کرده‌است. باید آن را درمان کرد، تا دوباره انسانیت و خاطرات دوران سبز عاطفی بازگردد.

وجود نمادهای متعدد در شعر، نشان از مناسبات دموکراتیک مبتنی بر چندصدایی و روابط چندسویه دارد. در نگاه نمادین فروغ هم باغچه، جامعه در حال گذار از سنت به مدرنیته است که طبقه متوسط و شاید سالمندانش ناامیدند، افراد ساده‌لوح و مطیعش در انتظار امدادهای غیبی دست از تلاش برداشته‌اند. روشنفکران ناامیدش گریزان از عمل، به پوچی گراییده‌اند. بانوانش دچار تناقض هویتی شده‌اند. چنین جامعه‌ای را احساس بیگانگی اجتماعی، بی‌قدرت بودن و بی‌معنایی، که با دلهره همراه شده، فرا گرفته‌است. شاعر باور دارد که اگر قلب جامعه (نماد عشق و انسان‌دوستی) احیا شود و خاطرات سبز (عقلانیت فراموش‌شده) بدان بازگردد، زندگی و رونق بدان بازمی‌گردد.

فروغ همچنین در طرح هنرمندانه آرایه تناقض در این شعر، نوعی تناقض معرفتی-هویتی برای هر یک از اعضای خانواده (جامعه) مطرح کرده‌است؛ رخوت و بی‌اعتنایی پدر، بعد از یک عمر تلاش، زهد آمیخته با خرافهٔ مادر، برادر فیلسوفی ناامید و جاهلی مست شده‌است. خواهر دچار تناقض عاطفی شده و با تغییر فرهنگ، تغییر شخصیت داده‌است. همسایگان و فرزندان‌شان، که به‌جای همسایگی به‌روشنی در تدارک جنگ و دشمنی هستند.

بنای تکرار بر عقلانیت اندیشیده است. تکرار واژهٔ (باغچه) تداعی‌کنندهٔ قدرت و توقع زایش و رویش از جامعه است. تکرار عبارت (من فکر می‌کنم) و پایان باز آن نوعی اعتراض به ناآگاهی مردم به خاطر بی‌اندیشگی آنها است.

عقلانیت هدمند شاعر در پایان او را به تجسم بیهودگی دست‌ها، بیگانگی صورت‌ها و تنهایی مثبت خود وا داشته‌است. وی اندیشهٔ فردی خود را تنها ابراز کرده‌است، بدون آنکه در به اشتراک گذاشتن آن با افراد دیگر به نتیجه‌ای رسیده باشد. البته فروغ برای این ادعای خود دلایلی هم ارائه کرده‌است؛ باورهایی که جامعه را در تکرار و سکون سنت‌های متحجر به داشته‌هاشان خرسند کرده‌است (پدر)؛ باورهای خرافی و اعتقادات ناآگاهانه و از روی عادت (مادر)؛ ظاهر‌بینی و سطحی‌اندیشی مردم (برادر)؛ مسحورشدن با تبلیغات و ظواهر بیرونی و گوشه‌گیری از جامعه متحجر سنتی و خود را به تجددزدن (خواهر)؛ جبهه‌گیری در برابر دگرگونی‌ها و حتی مظاهر تجدد و مبارزه با آن به قیمت نابودکردن زیربنای سنت‌ها برای حفظ ظواهر آن (همسایه‌ها).

دستاوردهای پژوهش نشان داد که عناصر زیبایی‌شناختی شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» با عقلانیت ارتباطی شاعرانهٔ فروغ هم‌سو است. بدین معنا که نوعی کنش و عقلانیت مشابهٔ عقلانیت ارتباطی منظور هابرماس در پیوند با ارتباطات انسانی در شعر وجود داشت؛ البته کنش و عقلانیتی برآمده از ذهن و تخیل شاعر. پایان این عقلانیت رسیدن به یک تفاهم نهایی نبود.

کتابنامه

الف) کتاب‌ها:

- بشیریه، حسین، عقل در سیاست، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۶.
- بتون، تد؛ کرایب، یان، فلسفه علوم اجتماعی بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۴.
- توماسن، لاسه، معمای هابرماس، ترجمه محمدرضا غلامی، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- تنهایی، حسین ابوالحسن، بازشناسی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی در مدرنیته در گذار، تهران: نشر علم، ۱۳۹۱.
- ریتز، جورج، نظریه جامعه‌شناسی، ترجمه هوشنگ ناییبی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
- فرخزاد، فروغ، پنج کتاب، تهران: انتشارات امید فردا، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
- کرایب، یان، نظریه‌های اجتماعی کلاسیک، ترجمه شهناز مسلمی ثلاثی، تهران: انتشارات علمی ۱۳۸۴.
- لیکاف، جورج، (نظریه معاصر استعاره) استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: انتشارات سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی) ۱۳۸۲.
- نوذری، حسینعلی، بازخوانی هابرماس، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۶.
- هابرماس، یورگن، بحران مشروعیت: تئوری دولت سرمایه‌داری، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران: انتشارات گام نو، ۱۳۸۰.
- _____، جهانی شدن و آینده دموکراسی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز، چاپ ششم، ۱۳۹۲.
- _____ الف، دگرگونی‌های ساختاری حوزه عمومی، ترجمه جمال محمدی، تهران: انتشارات روزنامه ایران، ۱۳۸۴.
- _____ ب، نظریه کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.
- هولاب، رابرت، یورگن هابرماس، نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، چاپ یازدهم، ۱۴۰۰.
- _____، نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

ب) مقالات:

بشیری، محمود؛ سپهر سیدزبیدی، سیدجعفر، «بررسی رابطه زبان و قدرت در شعر "دلم برای باغچه می‌سوزد" از فروغ فرخ‌زاد با دو رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و دستور نقش‌گرا»، نشریه پژوهش‌های دستوری و بلاغی انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی، سال ۱۲، شماره ۲۲، ۱۴۰۱، صص ۲۰-۱.

پورنامداریان، تقی؛ رادفر، ابوالقاسم؛ شاکری، جلال، «بررسی تأویل چند نماد در شعر معاصر»، نشریه ادبیات پارسی معاصر، دوره ۲، شماره ۱ (پیاپی ۳)، ۱۳۹۱، صص ۴۸-۲۵.

عبداللهیان، حمید؛ اجاق، سیده زهره، «بومی‌کردن نظریه کنش ارتباطی هابرماس برای تحلیل فرآیند توسعه و مدرنیته در ایران»، سامانه نشر مجلات دانشگاه تهران، مجله جهانی رسانه، نسخه فارسی، مقاله ۴، دوره ۱، شماره ۱، ۱۳۸۵، صص ۷۹-۹۸.

فاضلی، مه‌بود؛ حسینی، فاطمه‌سادات، «سنت و مدرنیته در رمان همسایه‌ها»، نشریه پژوهش زبان و ادب فارسی، دوره ۱۰، شماره ۲۷، ۱۳۹۱، صص ۱۵۹-۱۷۶.

لطیف‌نژاد رودسری، فرخ، «جهان زیرشمول معرفتی پل ورث در شعر "دلم برای باغچه می‌سوزد" اثر فروغ فرخ‌زاد» دومین کنفرانس بین‌المللی ادبیات و زبان‌شناسی، ۱۳۹۶، صص ۱۴-۱.

هاشمی، زهره، «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، نشریه ادب‌پژوهی، دوره ۴، شماره ۱۲، ۱۳۸۹، صص ۱۱۹-۱۳۹.

منابع غیرفارسی:

Appelrouth, Scott and Laora Des for Edles. (2008). Clodsical and contemporary - sociological theory.

California, Pine forge Press.##

Locoff, G & Johnson, M. (1980) Mataphors We Live By, Chicago and London: University of Chicago

press.##

Habermas.J. (1987), The theory of communicative action.vol.2 boston: Beacon press.##

Analyzing the aesthetic identity of the poem "Dalam Baraye Baghche Mesuzad" by Forough Farrokhzad based on relational rationality by Jürgen Habermas.

Leila Roozian¹, Mohsen Izadyar Ph.D^{2*}, Alisarvar Yaghoubi Ph.D³

Abstract

Communicative rationality is one of the philosophical ideas popular in the West and the contemporary world. In Habermas's theory, Communicative rationality is in the sense of understanding, understanding and arrangement of how to maintain relationships with others and create understanding in value issues that takes place through relational actions and claims, arguments and critical arguments. The aim of the research is to investigate the aspects of harmony, rationality, Communicative, Habermas with aesthetic elements, conceptual metaphor, symbol, contradiction and repetition in the poem "Dalam Baraye Baghcheh Mesuzad" by Forough Farrokhzad. The results of the research showed that the aesthetic elements of the poem "Dilam Bari Baghche Mesuzad" are in harmony with the Communicative rationality presented in the poem Forough. In other words, there was a kind of action and rationality similar to Habermas' Communicative rationality in the subject of the value situation of society in the poem, but in the end, no understanding was created; An inner mental dialogue by the poet between the members of the family and, in turn, the members of the society. This rationality was marked by artistic development in the conceptual metaphor "Garden" with the subject of affection and humanity, multiple symbols, cognitive-identity contradiction and the repetition of the word "Garden" and the phrase "I worry about...". All the reviewed opinions showed that the lack of rationality, relational understanding and inattention to the collective union made Baghcha (University) sick and at risk of death. However, the purposeful promotion of intelligence as an intellectual, was envisioned as a potential garden.

Key words: Aesthetic, Poetry of Farough Farrokhzad, Communicative rationality, Habermas, Conceptual metaphor, Cognitive-identity paradox.

1. Ph. D student of Persian Language and Literature, Islamic Azad University of Arak, Iran.

Email: roozian.l@gmail.com

2. Assistant Professor, Islamic Azad University of Arak Branch, Department of Persian Language and Literature, Arak, Iran. (Author)

Email: mohsenizadyar@yahoo.com

3. Assistant Professor, Islamic Azad University of Arak Branch, Department of Persian Language and Literature, Arak, Iran.

Email: raaymand92@gmail.com